



نوشته: ویتوریو دنتی^۱

استاد دانشگاه پاوی^۲

ترجمه: صدرزاده افشار

مداخله مستقل دادگاه در دادرسی مدنی از نظر قوانین ایتالیا

۱- مداخله مستقل دادگاه در طی دادرسی مدنی براساس اختیاراتی انجام میگیرد که قانون در بخش قوه قضائیه عمومی بآن تفویض میکند. بعبارت روشنتر در صورتی میتوان از يك مداخله مستقل صحبت کرد که اعمال اختیارات دادگاه مشروط به درخواست اصحاب دعوی نباشد، بدیگر سخن وقتیکه دادگاه بدرخواست یکی از اصحاب دعوی در آن رسیدگی ننماید بلکه رأساً مبادرت برسیدگی کند. سیستم حقوقی ایتالیا، در این مورد، از نمونه ویژه دعاوی مدنی کشورهای حقوق نوشته الهام میگیرد که اصولاً حق تقدیم دادخواست به دادگاه و تعیین موضوع دعوی را منحصرأ در اختیار اصحاب دعوی میگذارند، در نتیجه میان ابتکار دادرسی و ابتکار اصحاب دعوی یکنوع هماهنگی در دادرسی ایجاد میکند.

قواعد کلی مربوط به انجام وظایف قضائی، بوسیله ماده ۲۹۰۷ قانون مدنی بیان شده است که برابر آن: «حمایت قضائی حقوق، بدرخواست اصحاب دعوی و یا بدرخواست دادسرا یا رأساً بوسیله دادگاه بعمل میآید». درحقیقت سیستم قضائی ایتالیا تنها در يك مورد به دادگاه اجازه میدهد تا رأساً از حقوق حمایت کند و آن نیز اعلام ورشکستگی است که نه تنها به بستانکاران و دادستان تعلق دارد بلکه به دادگاه محله اقامت اصلی ورشکسته نیز متعلق میباشد (ماده ۶، د.ر. ۱۶ مارس ۱۹۴۲ - شماره ۲۶۷).

از سوی دیگر، موارد تعقیب دادسرا بسیار متعدد است که به موجب قانون دقیقاً معین شده است (ماده ۶۹ قانون کیفر همگانی). موارد بسیار مهم آن مربوط به احوال شخصی و اهلیت است (مانند اعتراض به نکاح، درخواست بطلان نکاح، درخواست زوال ولایت پدری، درخواست حجر یا عدم اهلیت). با وجود این در چند

1) Vittorio Denti.

2) Pavia.

مورد دیگر از منافع عمومی نیز برای دادسرا حق تعقیب قائل هستند (مانند درخواست ابطال انعقاد مجمع شرکاء، درخواست ابطال قرارداد کار که برخلاف قواعد عرضه و تقاضای کار تنظیم شود، درخواست عزل مأمورین تصفیه شرکتهای بازرگانی). علاوه بر مواردی که تعقیب دادسرا به علت اینکه در قلمرو امور حسبی است، بهیچوجه جنبه ترافعی ندارد عقایدی نیز جریان دارد که میخواهد مواردی را که در آن حمایت قضائی رأساً بوسیله دادگاه یا بدرخواست دادسرا - انجام میگردد، به مفهوم دعاوی بمعنای ذاتی آن^۲ برگرداند که در آن موارد موضوع دعوی از یک حقوق یا یک وضع حقوقی ناشی نمیشود، بلکه کاملاً از انجام وظیفه قضائی در حین اجرای قانون تولید و ایجاد میگردد، و این را نیز می‌افزاییم که همین مقوله ذهنی در مواردی نیز که از قلمرو موارد ابتکار عمومی در استفاده از آئین دادرسی تجاوز نمیکند، بکار رفته است و اعمال اختیارات دادسرا را نیز نه بعنوان اقامه دعوی بلکه به عنوان مداخله پیش‌بینی میکند (مثلاً در مورد رسیدگی به ادعای جعل اسناد: ماده ۲۲۲ قانون کیفر همگانی).

دعوی بمعنای ذاتی آن نه تنها با فقدان مسائلی که موضوع اختلاف را تشکیل میدهند میان اصحاب دعوی بوجود می‌آید بلکه با گرایش وضع دادرسی به عدم نیز تولید میشود به این معنی، همینکه دعوائی اقامه شد، نمیتواند به گونه دیگری جز اعلام مثبت یا منفی حقوقی که موضوع آنرا تشکیل میدهد، خاتمه یابد. بهمین جهت لااقل از لحاظ اصولی نمیتوان گفت که ترك یا عدم تعقیب اصحاب دعوی مانع از صدور حکم در اصل دعوی شد (در این باره به رأی شماره ۳۳۶۴ مورخه ۱۶ دسامبر ۱۹۷۱ مراجعه فرمائید)، زیرا دادگاه در هر حال مکلف است که حکم کند و این امر بسیار شبیه به تکلیفی است که در دادرسی کیفری وجود دارد.

۲- آنچه راجع به اموری باشد که بر اصل درخواست یکی از طرفین قرارداد دارد، مداخله مستقل دادگاه با توجه به مسائلی که این مداخله نسبت بآن انجام میگردد، در اساس کار میتواند به سه صورت انجام گیرد: (الف) مداخله مستقل برای حل و فصل دعوی. (ب) مداخله برای تحصیل دلائل، (ج) مداخله برای انجام دادرسی.

(الف) - مأموریت دادگاه حل مسائل موضوعی یا حکمی است که اتخاذ تصمیم درباره آن برای صدور حکم در موضوع دعوی لازم میباشد. در نتیجه وقتیکه این مسائل میتوانند رأساً و مستقلاً طرح شوند، بگونه‌ای که بدون درخواست یکی از اصحاب دعوی بتوان درباره آن تصمیم گرفت، مداخله رأساً و مستقلاً صورت میگیرد. در قانون آئین دادرسی ایتالیا، که از این حیث، گرایش برتر کشورهای حقوق نوشته را پیروی میکند - طواری دادرسی رأساً و مستقلاً مورد رسیدگی دادگاه قرار میگیرد، در صورتیکه اتخاذ تصمیم در مسائل ماهوی، درخواست اصحاب دعوی را لازم دارد. این قاعده صراحتاً بوسیله قانونگذار بیان نشده است بلکه میتوان آنرا از مجموع مقررات مخصوصی استنتاج کرد که درخواست اصحاب دعوی را بعنوان

3) La notion des procès contenu Objectif.

استثنائی باصل کلی توجیه میکند تا اینکه دادرسی مسائل شکلی دادرسی را فیصله دهد (مثلاً به بند ۲ ماده ۱۵۷ در مورد بطلان عملیات دادرسی، به بند آخر ماده ۳۰۷ در مورد اسقاط دعوی و غیره مراجعه شود). یا اینکه امکان رسیدگی مستقل به مسائل ماهوی را صراحتاً تأیید می‌کند (بعنوان مثال به ماده ۱۴۲۱ قانون مدنی در مورد بطلان قراردادها مراجعه شود). از سوی دیگر قاعده نامبرده یک گرایش اصولی است و با وجود اینکه مبهم نیز نمیباشد، تفسیر آن در میان علمای حقوق و رویه قضائی باشکالاتی برخورد کرده است. در نتیجه علاوه بر اینکه از یک سو مداخله مستقل دادگاه در طواری دادرسی، با توجه به وجود یا عدم منافع عمومی، فرق میکنند و گاهی نیز تعریف آن دشوار است (مثلاً درباره احراز عدم اهلیت گواهان عقاید مختلف است)، از سوی دیگر تفسیر قلمرو مسائل ماهوی خارج از مداخله مستقل دادگاه است و ناهم‌آهنگی‌هایی ایجاد میکند.

این مسئله دوم میتواند احتمالاً راه حل خود را تنها در مداخله هدفمندی سیاست قانونگذاری پیدا کند که مفهوم قواعد قانونی را معین میکند. در نتیجه بدون توجه به انگیزه‌هایی که مربوط به حمایت حقوق مورد اختلاف باشد، تعیین هدف عدالت مطلق دشوار است. مفاد ماده ۱۱۲ قانون آئین دادرسی مدنی دادگاه را منع میکند تا به «ایراداتی که تنها به وسیله اصحاب دعوی میتواند بعمل آید، رأساً و مستقلاً رسیدگی کند» این ماده عیناً مانند نوعی قاعده توخالی میماند که به تنظیم مسائل ماهوی مربوط میشود و در نتیجه نه تنها قواعدی که امکان رسیدگی مستقل یا تنها بدرخواست یکی از اصحاب دعوی به فلان ایراد معین را صراحتاً منع میکند بلکه بمقاصدی نیز که در حین وضع قانون در نظر گرفته شده‌اند مربوط میشود.

باین ترتیب مفهوم قوانین ماهوی آمره یا نظم عمومی حدود خودمختاری فردی را که از لحاظ حقوقی تضمین شده است، روشن میسازد. با اضافه اگر قواعد نظم عمومی را به عنوان قواعد اصولی یا بعنوان «خطوط اصلی» این سیستم تلقی کنیم بدون تردید به حقوق اساسی که بموجب قانون ذکر شده است، استناد جسته‌ایم تا حدود خودمختاری فردی را معین نمائیم که از لحاظ حمایت قضائی، مداخله مستقل دادگاه برای فصل دعوی با آن مطابقت میکند.

دادگاه با مداخله خود مسائل صوری یا ماهوی را که حل و فصل آن لازم است، مورد حکم قرار میدهد تا موضوع دعوی را روشن سازد، این امر مسئله اعمال حقوق مربوط به اصحاب دعوی را در دفاع از آن مطرح میسازد - بویژه در پرتو بند ۳ اصل ۲۴ قانون اساسی که حق دفاع را تضمین میکند و در نتیجه مداخله در هر مسئله معینی را بمنظور اقتناع وجدان دادرسی مقدور میسازد. در این باره قانون آئین دادرسی ایتالیا دستور کلی واحدی را با محل محدودی در بر دارد. برابر مفاد بند ۲ ماده ۱۸۳، قاضی تحقیق مسائلی را که ممکنست رأساً مطرح شوند و لازم میدانند درباره آنها مذاکره کند، در اولین جلسه مقدماتی، به اصحاب دعوی توضیح میدهد. این قاعده که فی نفسه فاقد ضمانت اجرای صریح است، بموجب رویه قضائی دیوان کشور که

جنبه کاملاً مستقل مداخله دادگاه را تأیید میکند، در عمل بی‌اثر تلقی شده است، و عدم دخالت دادگاه نیز هیچگونه نتیجه‌ای دربر ندارد.

برعکس جدیدترین عقاید حقوقی علمای ایتالیا، می‌خواهد براساس تضمین قانون اساسی، دادرس را مکلف سازد تا درباره مسائلی که رأساً و مستقلاً مطرح میشوند یا لااقل اگر راه حل این مسائل طوری باشد که منجر به‌رأی قاطع دعوی شوند، طرفین را به‌مذاکره حضوری دعوت کند. در نتیجه عدم انجام این تکلیف بوسیله دادرس که حق دفاع را نقض میکند، باید موجب بطلان حکم شود.

۲- مداخله دادگاه مدنی در مسائلی که بوسیله اصحاب دعوی مطرح نشده است با عمل دادگاه در تعیین قواعد حقوقی قابل تطبیق به‌دعوی نباید اشتباه شود، این مطلب که از اصل (*Jura navit Curis*) تعیین قانون با دادگاه است) ناشی میشود بموجب ماده ۱۱۳ قانون آئین دادرسی بیان شده است. خواهان بموجب درخواست آنچه را که بیان آنرا از دادگاه درخواست میدارد، معین میکند اما تطبیق درست مسئله مورد بحث با قواعد حقوقی از وظایف دادگاه میباشد. این قاعده بوسیله رویه قضائی و علمای حقوق بیان شده است، آنها می‌گویند: وقتی که اصحاب دعوی ادعای خود را در دادگاه مطرح میکنند توصیف حقوقی مربوط به آن با دادگاه است بدیگر سخن دانستن حکم قضیه (*Nomen Jurir* تعیین قانون) بمعهد دادگاه است.

مختصر آنکه، این اختیار دادگاه در تصریح درخواست مورد پیشنهادخواهان خلاصه میشود و مطابق رویه قضائی، حدود خود را در منع دادگاه از رسیدگی به دعوی غیر از آنچه صراحتاً و آشکاراً بوسیله خواهان اقامه شده است، پیدا میکنند (دیوانعالی کشور شماره ۲۲۵۳، اول اوت ۱۹۶۰) یا اینکه حکم با درخواست یعنی ادعای مطروحه و نتایج حقوقی، که بیان آن را میخواهند، باید ارتباط داشته باشد» (دیوانعالی کشور شماره ۱۸۵۸ ۲ مه ۱۹۶۷) از سوی دیگر تعیین حدود حکم، از تطبیق درست آن با موارد مختلف آسانتر است در نتیجه تردید در گرایش احکام حتی گاهی تصمیمات متضاد در رویه قضائی از میان نرفته است.

درواقع حدودی را که در نفس‌الامر به‌مداخله دادگاه معین کرده‌اند، مربوط به تعیین امور موجد حق یا ایرادات بوسیله خواهان است. از آنجائی‌توان به‌امورتاریخی پی‌برد یعنی امریکه با تظاهر آن، خواهان اعلام تحقق امر حقوقی را که از دادگاه درخواست میکند، بدست می‌آورد که در زبان قانونگذار عبارتست از «اموری که ... دلائل دعوی را تشکیل میدهد» (ماده ۱۶۳ شماره ۴ ق. آ. د. م.) و حق اقامه دعوی را در مورد ادعای مطروحه که در طی دادرسی مدنی بنخواهان شناخته شده است، تنها به‌او اختصاص میدهد.

۴ (ب) - آنچه که راجع به‌مداخله دادگاه در تحصیل دلائل است، قانون ایتالیا اصلی را بیان میکند که به‌موجب آن «دادرس مکف است رأی خود را براساس دلائل طرفین یا دادسرا بنا کند مگر در موارد معین در قانون». اینک استثنائات این قاعده را بررسی میکنیم.

(۱) - استثنای اول شامل تعدادی از موارد است که در آن بعلل فنی دادرسی یا منشأ تاریخی نهادها، به دادگاه اختیار می‌دهند تا رأساً و مستقلاً حکم به تحصیل دلیل کند. در میان این موارد، ارجاع امر به کارشناس (ماده ۶۱)، آزادی سؤال طرفین از گواهان (ماده ۱۱۷)، تحقیق از اشخاص و بررسی اشیاء (ماده ۱۱۸)، امر بتقدیم دفاتر و سایر نوشته‌های محاسباتی در موارد معین در ماده ۲۷۱۱ قانون مدنی، درخواست اطلاعات از ادارات دولتی (ماده ۲۱۳)، تقاضای قسم استظهاری یا قسم جزءبینه (۵) - (ماده ۲۴۱)، قبول گواهان گواه یعنی اشخاصی که گواهان اصحاب دعوی برای بیان امور معرفی میکنند (ماده ۲۳۷ بند اول)، ارزیابی امور علنی (ماده ۱۱۵ بند ۲) را نام می‌بریم.

جمع کردن این موارد مختلف در قاعده مشترکی، دشوار است و از سوی دیگر ما در اینجا برای تجزیه و تحلیل علائم ممیزه نهادهای مختلف حقوقی خود را معطل نمیکنیم، تنها می‌خواهیم بگوئیم مواردی وجود دارد که در آنها عموماً مداخله مستقل دادگاه قبلاً نیز به موجب قانون (قانون کیفر همگانی ۱۸۵۸) پیش‌بینی شده نبود و چنانکه میدانیم آنها از قوانین دادرسی فرانسه الهام گرفته‌اند. بهمین جهت نمیتوانیم بگوئیم که موارد مورد بحث که در قوانین دادرسی نوین از اواخر سده نوزدهم پیدا شده است، بگرایش توسعه مداخله مستقل دادگاه برای اثبات امور، پاسخ میگویند.

(۲) - بهتر است میان قواعدی که بدادرس اجازه می‌دهند تا به استماع گواهی گواهان در طی دعوای مطروحه در محضر دادگاه بخش و امین صلح^۴ (ماده ۳۱۷ ق.آ.د.م) و قواعدی که اجازه می‌دهند تا به قبول هرگونه دلیلی در طی اختلافات فردی بین کارگران و کارفرما رأساً حکم کند، فرق گذاشت (بند ۱ ماده ۴۲۱ قانون ق.آ.د.م و مطابق نص صریح قانون جدید ۱۱ اوت ۱۹۷۳ شماره ۵۳۳ که از سوی دیگر از این حیث مفاد قبلی ماده ۴۳۹ ق.آ.د.م را نیز تغییر نداد است). در این قبیل موارد خود را در برابر وظیفه حمایتگری^۵ دادگاه برفع طرف ضعیفتر میبینیم که مفاد آن در پایان سده گذشته بوسیله طرفداران سوسیالیسم حقوقی به صورت تئوری درآمد و برای اولین بار در قانون آئین دادرسی اتریش که نتیجه کار کلاین^۶ میباشد، وارد شد. دعاوی که در محضر دادگاه بخش و امین صلح اقامه میشوند، اهمیت اقتصادی جزئی دارند و بهمین جهت میتوان فهمید که متداعیین آن عموماً از طبقات کم‌درآمد اجتماع میباشدند و در نتیجه برای اثبات صحت ادعای خود کمتر قادر بدفاع میباشدند (در این دعاوی اصحاب دعوی بدون مداخله وکیل مدافع نیز میتوانند در دادگاه اقامه دعوی کنند)، برعکس به موجب تعریف، در اختلافات فردی بین کارگران و کارفرما، یک نابرابری وضع اجتماعی می‌بینیم که در اعمال اختیارات دادرسی به یک عدم تعادل

۴) در ایتالیا و دیگر کشورهای اروپایی دادگاه بخش غیر از صلحیه است.

۵) Lafonction auxiliaire

۶) Klein.

بالفعل ترجمه میشود. علاج این وضع اجتماعی میتواند با ایجاد يك سیستم مؤثر معاضدت قضائی (که تاکنون در ایتالیا بوجود نیامده است) یا با افزایش مداخلات مستقل دادگاه به اعتبار وظیفه حمایتگری خود در قبال خواهان کم‌درآمد، انجام گیرد. (۳) - سرانجام، استثنائات دسته سوم مربوط به دعاوی است که کاملاً جنبه تفتیشی دارند و بمجرد وجود منافع عمومی در حقوقی که موضوع دعوی را تشکیل میدهند، تحقق می‌یابد. آنها عبارتند از «دعاوی به مفهوم ذاتی آن» که قبلاً ذکر شد، و مداخله دادسرا اجازه میدهد تا از طرف عضو دولتی نیز دلائلی تقدیم شود، اگرچه اعمال مداخله مستقل دادگاه نیز صراحتاً پیش‌بینی نشده باشد. از سوی دیگر از این حیث نیز ایتالیا بدون مقررات نیست: برای ذکر مثال در طی مرحله مقدماتی دعوی مدنی حجر و عدم اهلیت پیش‌بینی شده است که دادگاه میتواند رأساً و مستقلاً امر به تحصیل دلائل لازم را برای صدور حکم بکند (بند دوم ماده ۲۱۹ قانون مدنی و ماده ۷۱۴ قانون آئین دادرسی مدنی).

۵. (ج) - مداخلاتی که دادگاه رأساً برای انجام دادرسی در طول مدت دادرسی میکنند، پس از حکم تجدید ابلاغ احضاریه به خواننده که وکیلی تعیین نکرده است (بند اول ماده ۲۹۱) تا حکم جلب اشخاص ثالث بوسیله طرفین دعوی اصلی در قبال دعاوی مرتبط. که پرونده آن ضمیمه شده است (بند دوم ماده ۱۰۲)، وقتی که دعوی برای صدور رأی آماده باشد، پس از احضار شخص ثالث قائم‌مقام مشترك (ماده ۱۰۷) تا مراجعه اصحاب دعوی به دادگاه (بند ۲ ماده ۱۸۶)، پس از تعیین موعد برای انجام عملیات دادرسی (بند اول ماده ۱۵۲) تا تعیین جلسه برای تحقیقات بعدی دعوی (بند ۴ و ۵ ماده ۲۷۹، ماده ۲۸۰)، ادامه دارد. این چند سال از دادرسی مرحله نخستین استخراج شده است ولی مطابق قواعد مخصوص که بر آنها حکومت میکنند، میتواند در مورد طرق شکایت از احکام نیز تکرار شود (برای ذکر مثال: دادگاه از حین شکایت فرجامی پس از تسلیم دادخواست، در طول دادرسی رأساً و مستقلاً مداخله میکند و تا صدور رأی هیچگونه نیازی به اقدام اصحاب دعوی ندارد).

در آنچه که مربوط به دادرسی مرحله نخستین باشد، نقش مولد ۷ اساساً وسیله قضای تحقیق ایفاء میشود که از «کلیه اختیارات راجع بسرعت و قانونی بودن جریان دادرسی (بند اول ماده ۱۷۴) استفاده میکنند. اینست تأیید اصلی که مطابق فرمول اصلی قانون آئین دادرسی مدنی (فورمول ۱۹۴۰)، مفهوم خود را در ضمانت اجرای «ابطال دادرسی» (دادخواست) پیدا میکند که در صورت ترك تعقیب دعوی پیش‌بینی شده است (ماده ۳۰۷ ق.آ.د.م.). پس از اصلاح ۱۹۵۰، ابطال دادرسی دیگر نمیتواند رأساً بوسیله دادگاه انجام گیرد بلکه باید به درخواست یکی از طرفین دعوی باشد، در صورت عدم درخواست در موعده تعیین دادرسی ابطال نمیشود. عملیاتی که بموجب قانون یا بوسیله دادگاه انجام گرفته است، بدون هیچگونه ضمانت

7) Le rôle propulsif.

اجرائی باقی می‌ماند (بند آخر ماده ۳۰۷ جدید). این نکته به این معنی است: اگر اصحاب دعوی موافق باشند، اعمال اختیارات دادرس در انجام دادرسی بدون اثر میشود و بهمین جهت پس از آن دیگر نمیتوان اصحاب دعوی را به تعقیب دادرسی یا بابطال آن وادار ساخت.

وقتیکه قانونگذار به موجب قانون ۱۱ اوت ۱۹۷۳ شماره ۵۲۳ که قبلاً نیز ذکر شد، تسریع در صدور حکم را شرط اول اختلاف فردی بین کارگر و کارفرما قرار میدهد، ثابت میکند که ابلاغهای قانونی و تبادل لوایح لازم در جریان دعوی برای صدور حکم قاطع دعوی در طی دادرسی رأساً انجام میگیرد و مداخلات مستقل دادگاه هیچگونه ارتباطی با طرفین ندارد (مواد ۴۱۷ و ۴۲۰ آئین قانون دادرسی مدنی اصلاحی بموجب قانون نامبرده). بهمین جهت اصل مداخله مستقل که در آئین دادرسی کیفری معمول است در این نوع دعاوی مخصوص نیز بمنظور هدفهای اجتماعی که قانونگذار خواسته است، بطور نسبی مطرح میشود.

۶- موارد مداخلات مستقل دادگاه مدنی باید با نقش اصلاحی آن تکمیل شود و دادگاه مطابق روح کسیکه، وظیفه آنرا «اصلاح» تعریف میکند، اختلاف را خاتمه دهد. در این باره بهتر است تصریح کرد که حقوق ایتالیا دو نوع مصالحه قضائی پیش‌بینی میکند: (۱) غیر ترافیعی به درخواست یکی از طرفین بدون تقدیم دادخواست، زیر نظر امین صلح (ماده ۳۲۱ ق. آ. د. م.)، (۲) اصلاح ترافیعی در طی دادرسی یا نزد امین صلح (ماده ۳۱۱ و ۳۲۰).

مطابق ماده ۱۸۵ قانون آئین دادرسی مدنی «قاضی تحقیق باید در حین رسیدگی، طرفین را برای تکلیف سازش دعوت کند و در احضاریه آنان تذکر دهد که باید شخصاً حاضر شوند»، باضافه تکلیف سازش در حین تحقیقات نیز هر موقع میتواند انجام گیرد. این نیز از موارد مداخله مستقل دادگاه میباشد، تنها در پاره‌ای دعاوی استثنائی (مثلاً در طی صدور حکم از بعضی از شعبات دادگاه اختصاصی اجاره اراضی مزروعی: ماده ۸ قانون ۲ مارس ۱۹۶۳، شماره ۳۲۰) تکلیف سازش به موجب قانون اجباری است.

نتیجه تکلیف سازش که وسیله دادرس انجام میگیرد يك مصالحه است که ذاتاً شبیه به قرارداد خصوصی میباشد و خارج از دعوی انجام میگیرد (و در نتیجه از راه شکایت از قراردادها قابل اعتراض میباشد) ولی قوه اجرائی آن بدیگر سخن، قدرت آن برای ساختن مبدأ عملیات اجرائی تأثیر مخصوصی دارد.

آیا دادرس میتواند برای حل اختلاف، عقیده خود را درباره نتیجه دعوی قبلاً به اصحاب دعوی بگوید یا خیر؟ مسئله مورد اختلاف، عقیده خود را درباره نتیجه دعوی بگوید یا خیر؟ مسئله مورد اختلاف است (این مسئله نیز اصولاً بسته به سیاست قضائی) مطابق عقاید جاری، دادرس باید از هرگونه اظهار نظر قبلی درباره دعوی که موجب تهدید اصحاب دعوی باشد و آنان را بمصالحه غیر عادلانه وادار سازد، خودداری کند. از سوی دیگر برای دادرس نیز دشوار است که در خارج

از مفهوم يك قاعده سياست قضائی، خود را بخطر اندازد و راه حلی پیشنهاد کند که به سبب عدم رضایت طرفین، منجر به بطلان مصالحه گردد.

۷- تابلوی مداخلات مستقل دادگاه، در طی دادرسی ثابت میکند که در برابر نوعی از دادرسی هستیم که کاملاً از اصل انتقال پذیری^۸ الهام میگیرد. چنانکه میدانیم این اصل دست کم میتواند دو معنی داشته باشد:

(الف) این اصل ذاتاً قابل انتقال بودن موضوع دعوی را میان طرفین بیان میکند و نه تنها تقدیم دادخواست را منحصر به اصحاب دعوی میداند بلکه تعیین موضوع دعوی و اثبات اموری را نیز که اساس ادعا را تشکیل میدهد، بآنان اختصاص میدهد.

(ب) از لحاظ شکل دادرسی ابتکار اقامه دعوی را بعهدہ خواهان واگذار میکند که بموجب آن، احراز اموری که از لحاظ ارتباط با رأی دادگاه اهمیت دارد، در دادرسی لازم است.

مطابق عقاید غالب هیچگونه استثنائی، باصل نامبرده در بند الف وارد نمیشود، در غیر اینصورت در موارد نامبرده در بالا، پیش بینی صریح حمایت دادگاه باید رأساً یا به درخواست دادسرا لازم است و از سوی دیگر وقتی اقامه دلیل را جایز میدانند، ابتکار دادگاه در قبول آنها باید به اموری که وسیله طرفین به عنوان دلائل وارد دعوی شده است، محدود شود. رویه قضائی خود نیز در این جهت پیشرفته است مثلاً تأیید میکند که در ضمن رسیدگی به اختلاف بین کارگران و کارفرما، دلائلی را که رأساً می پذیرد «باید در محدوده ادعای اصحاب دعوی باشد» (دیوان عالی کشور ۸ آوریل ۱۹۶۵ شماره ۶۰۹).

افزون بر آن مسئله دیگری نیز مورد بحث میباشد و آن اینست که آیا حدود ادعا منحصرأ محدود به امور اصلی است یعنی اموری که مربوط به ایجاد، تغییر و ابطال حقوق مورد اختلاف باشد یا امور ثانوی یعنی امور مختلفی که از روی آن میتوان وجود یا عدم امور اصلی را اثبات کرد، نیز مشمول آن میشود. قطع نظر از مسائلی که موجب تمایز مفهوم میان این دو دسته از امور میشود، عقیده اول مرجح بنظر میرسد. در عمل اگر تحدید اختیارات دادگاه از قاعده موضوعه ناشی شود که صدور حکم به بیشتر از خواسته طرفین را منع میکند (ماده ۱۱۲ ق.آ.د.م.)، نمیتوان مفهوم خواسته را بحدی توسعه داد که نه تنها شامل امور اصلی باشد بلکه امور ثانوی را نیز دربرگیرد. این بآن معنی نیست که دادرس برای تحقیق این امور از علم خود استفاده میکند بلکه برعکس این معنی را میدهد که دادرس میتواند برای کسب اطلاع از امور ثانوی ولو بدون درخواست طرفین، از اختیارات مستقل که قانون در مورد ارزیابی دلائل باو می دهد، استفاده کند. این را نیز باکمال صراحت بیافزائیم که ارزش امور ثانوی از حیث عوامل مثبت دعوی، از ارتباط منطقی آنها با موضوع دلیل حاصل میشود که بوسیله ادعای طرفین در امور اصلی تحقق می یابد.

8) Principe dispositif.

عقاید مختلف علمای حقوق درباره این مسائل، طبعاً تحت تأثیر ارزیابی امور ماهوی مفهوم اصل انتقال‌پذیری که مربوط به تحول کنونی شیوه‌های دادرسی می‌باشد، قرار گرفته است. مطابق عقیده سنتی که ویژه علمای سده نوزدهم است، حقوق مخصوص خواهان در قلمرو دلائل، با قابل انتقال بودن حقوق افراد که موضوع دعوی را تشکیل می‌دهد رابطه محکمی دارد که اخیراً جای خود را بعنوان قاعده فنی دادرسی به اصل انتقال‌پذیری داده است و بر این فرض قرار دارد که ابتکار متقابل طرفین وسیله بسیار عمیقی برای پی‌بردن به حقیقت است و بیطرفی دادرس را تضمین می‌نماید.

از سوی دیگر، سیستم‌های نوین دادرسی که با توسعه اختیارات بازجوئی دادرس تا اندازه‌ای کم‌وبیش روشن شده است به سختی اجازه می‌دهد که باصل انتقال‌پذیری بازهم محمل کاملاً فنی داد. در واقع این توسعه باعث اعتبار انتخاب سیاست معینی که عبارتند از تفویض نقش حمایتگر به دادگاه درباره طرفی که از لحاظ اجتماعی ناتوانتر است یا تقویت حمایت منافع عمومی موجود در دعوی یا گرایش به «اخلاقی کردن» دعوی مدنی⁹ بعنوان وسیله تربیتی برای حل و فصل اختلافات اجتماعی می‌باشد. از جهات بسیاری ثابت شده است که اصل انتقال‌پذیری به سبک سیستم تفتیشیه حقوق انگلیس و آمریکا نتیجه اصلی مفهوم فردی و آزادی دعوی است و وقتیکه قواعد موضوعه قانونگذار را از لحاظ ذاتی برای اجراء بررسی می‌کنیم، فرضیه‌ای در آن می‌بینیم که نمیتوان از آن غفلت کرد. بهمین جهت موقعیت دادگاهها جبراً طوری تحت تأثیر قرار می‌گیرد که دعوی را در جامعه مطالعه می‌کنند، در نتیجه خط‌مشی قانونگذار در وضع قوانین همیشه با وضع انانی که به اجرای آن دعوت شده‌اند، مطابقت می‌کند.

۸- در ایتالیا توسعه مداخله مستقل دادگاه که پس از طرح اساسی گیوسپ شیواندا^{۱۰} در ۱۹۱۹، در طرح‌های اصلاحی قانون آئین دادرسی مدنی منعکس می‌باشد که بوسیله قانون ۱۹۴۰ با استقبال شایان توجهی در جهت محافظه‌کارانه پذیرفته شد که امروز نیز در حال اجراء است. از سوی دیگر این گرایش با توجه به تاریخ زمان اجرای آن، در آنموقع بویژه از طرف وکلا مانند مظهر حاکمیت اراده تلقی شد و دادرسان نیز در عمل چندان توجهی به آن نکردند.

پس از سقوط فاشیسم که جدلیون مخالف دولت^{۱۱} میخواستند بدون قید و شرط بقانون ۱۸۶۵ برگردند و بعد از مخالفت‌های زیاد، باصلاح نسبی ۱۹۵۰ منجر شد و به نتیجه رسید که اساساً درباره اختیارات دادگاه درباره اداره دادرسی صورت گرفت و موارد سقوط دعوی مربوط به طرفین را تقلیل داد، دادگاه را از ابطال دادخواست بطور مستقل بسبب ترك تعقیب اصحاب دعوی محروم ساخت. این امر

9) Moralistaion du procès civil.

10) Giuseppe Chiovenda.

11) La polemique anti-autoritaire.

برای مقابله نسبی با عقاید محافظه‌کاران انجام گرفت و بویژه طوری اعمال شد که میشد تصور کرد بازهم تا اندازه‌ای وضع مصنوعی مشاغل قضائی نمونه سده نوزدهم را منعکس می‌سازد. در نتیجه مداخله مستقل دادگاه به مداخله يك جانبیه وکیل در دعاوی نیز معنی می‌دهد و نیابت موقتی در دادرسی مطابق شرایط ذاتی دعوی و نه مطابق شرایط راحتی خوانندگان انجام می‌گیرد.

آنچه مربوط به دادگاه است اعمال بسیار محدود مداخله مستقل ابتکاری بویژه در تحصیل دلائل منشأ مختلط روانشناسی و ایده‌ئولوژی دارد. در معنای اول ابتکار ۱۲ مترادف یا مسئولیت، گزینش میان مدافعات متقابل طرفین، و تا اندازه‌ای اظهار نظر قبلی گرایش‌هایی که تعریف قانون خود را در رأی قاطع دعوی پیدا میکنند، میباشد همه اینها با مفهوم سنتی دادگاه مغایرت دارد که باید میان متداعیین وضع بیطرفانه‌ای به خود گیرد و در طی دادرسی به تضمین اجرای قواعد مورد نظر اکتفاء کند. باضافه اعمال مؤثر مداخلات مستقل دادرسی بدو تا حدی مستلزم «فشار» ایدئولوژی میباشد، روابط میان دعوی و اجتماع را به گونه مخصوصی توجیه میکند، میان ارزیابی‌های حاصل از دعوی، قضاوت مینماید، وقتی که قانونگذار قواعدی را وضع میکند، که اجرای آن در دعوی مورد نظر میباشد، پیروی از هدفهای سیاست قانونگذاری که مطلوب اوست، لازم است، مثلاً قانونگذار احتمال دارد که از سرعت در دادرسی هدفی دارد که در صورت سکوت اصحاب دعوی نیز باید بآن توجه کرد. مداخله مستقل دادگاه بدون تردید وضع مخصوصی دارد و امروزه نیز در اثر استقرار يك مفهوم دادرسی میان دادرسان بطور نسبی وجود ندارد و قواعد آن، مانند يك نوع آزمایشگاه، از سرایت هرگونه بیماری اجتماعی و نتیجتاً از هرگونه رابطه با مسائل سیاست اجتماعی، ملت مصون است.

همه اینها نشان می‌دهد که بررسی‌های جامعه‌شناسی که بتازگی درباره انواع موضوعات دعاوی صورت گرفته است، کم‌اهمیت بودن مداخله مستقل دادگاه را در مورد دلائل بکمال وضوح نشان میدهد. تحقیقاتی که میان سالهای ۶۰-۱۹۵۱ در عده‌ای از دادگاهها انجام گرفت ثابت میکند که مثلاً پرسش آزاد طرفین تنها در ۳/۸ درصد انجام گرفته است که در طول دادرسی انفرادی کار دادرس تنها در ۱۱/۷ درصد موارد رأساً اثبات ادعا را با گواهی گواهان اجازه داده است و مواجهه گواهان تنها در ۱۱ درصد موارد صورت گرفته است و تحدید استماع گواهی گواهان فقط در ۲/۱ درصد موارد انجام گرفته است.

معذالك همین بررسیها نیز ثابت میکند که اظهار نظر دادرسان و حتی وکلا بیشتر در جهت توافق اصلاحی که مداخله مستقل دادگاه در تحصیل دلائل نیز آنرا توسعه میدهد، پیشروی میکند و مداخله مستقل دادرس در قبول دلائل نیز مانند ارزیابی آن باو تفویض میشود. سلسله اصلاحاتی که از طرف مطبوعات خواسته شده است در این توقع جای می‌گیرد که از سوی دیگر برای اولین بار نیز در اصلاحات

جدید آئین دادرسی کار در ایتالیا صورت گرفت که قبلا نیز ذکر شد. چگونه میتوان این تعارض ظاهری را در طی مداخله مستقل دادگاه میان احتیاط و گرایش به انجام اختیارات مورد بحث موقع اصلاح آئین دادرسی ثابت کرد؟ توضیح آن در برخورد میان کششهای ایده‌آلی که دنیای حقوقدانان را جان می‌بخشد، قرار دارد که در جهتی تحول یافته که میان کشورهای حقوق نوشته مشترک است، پدیدار میشود، ادامه عادت‌ها که به سختی در سنت قضائی ریشه دوانده است، عادت‌ها که مانند يك ترمز محافظ عمل میکنند، در آئین دادرسی عادی است.

چنانکه گفتیم قانون اصلاحی جدید آئین دادرسی کار به دادگاه اجازه میدهد تا در دادرسی مداخله کند و با تعیین دقیق موارد اسقاط دعوی در دادرسی یا انجام آن بطور شفاهی، میتواند سرعت آنرا تضمین کند. در انجام این اصلاح از عقاید شایع استفاده کرده‌اند که برابر آن مدت فوق‌العاده دادرسی عادی (در طی دهسال اخیر بازهم بسرعت افزایش یافته است) و فقدان وسیله مؤثر معاضدت قضائی با افرادی که بنیة اقتصادی ضعیفی دارند بار سنگینی بمهمه آنها میگذاشت و مانع غیرقابل اغماضی در تحقق حقوق آنان بوجود می‌آورد. بهمین جهت اصلاح جنبه ایدئولوژی دارد و باید اجرای آنرا آرزو کرد تا در مرحله جدید قانونگذاری انجام گیرد.

عقیده دیگری در گزارش سالیانه شورای عالی قضائی درباره وضع دادگستری در سال ۱۹۷۱ منتشر شده است که آن نیز محل اختلاف است و آن اینست که دادرسی معمول در دعاوی کار میتواند نمونه‌ای بسازد تا اصلاح کامل دادرسی مدنی بر روی آن قرار یافته و از اصول آن الهام بگیرد. البته مقاومت در برابر این نهضت بزرگ نیز محقق نیست، اما جهت گرایش اصلاحات مهمی را که بتازگی صورت گرفته است، بیان میکند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی